

Analyzing the Regional Security of the Islamic Republic of Iran in light of the Changing Actions of Saudi Arabian Political Officials (2010-2018)

Ahmad Teimori¹ Mir Ebrahim Seddigh²  Hossein-Ali Nowzari³

1. PhD student, Department of Political Sciences, Karaj Branch, Islamic Azad University, Alborz, Iran. ahmad_teimori@yahoo.com.
2. Assistant professor, Department of Political Sciences, Karaj Branch, Islamic Azad University, Alborz, Iran (corresponding author). e.seddigh@gmail.com.
3. Assistant professor, Department of Political Sciences, Karaj Branch, Islamic Azad University, Alborz, Iran. h.nowzari@kiaou.ac.ir.



Abstract

The objective of this research is to examine the regional security of the Islamic Republic of Iran, focusing on the changing actions of Saudi Arabian political officials. Using the descriptive-analytical method, the study concludes that between 2010 and 2018, Saudi officials implemented policy changes primarily aimed at containing the Islamic Republic of Iran. These measures sought to prevent Iran from assuming a dominant and decisive role in the turbulent West Asian region. The strategic competition between Iran and Saudi Arabia has the potential to transform the West Asian region into the epicenter of intense regional and geopolitical rivalries, thereby posing security challenges at both national and regional levels. As long as this competition persists, national security remains at

* Teimori, A.; Seddigh, M. E.; Nowzari, H. A. (2023). Analyzing the Regional Security of the Islamic Republic of Iran in light of the Changing Actions of Saudi Arabian Political Officials (2010-2018). *Journal of Political Science*, 26(102), pp.103-128. <https://doi.org/10.22081/psq.2023.65757.2747>

* **Publisher:** Baqir al-Olum University, Qom, Iran.

* **Type of article:** Research Article

▣ **Received:** 2023/03/18 • **Revised:** 2023/04/13 • **Accepted:** 2023/07/13 • **Published online:** 2023/07/17

© The Authors



risk. Given Miller's theory of war and peace, the turning point in this policy lies in the perceptions of decision-makers. If decision-makers alter their perception of the operational environment, it is possible for them to transition from a hegemonic model to a collaborative model, fostering a convergent and cooperative atmosphere in West Asia.

Keywords

Saudi Arabia, Islamic Republic of Iran, regional security, foreign policy, international relations, West Asian region.

تحليل الأمن الإقليمي للجمهورية الإسلامية الإيرانية في ضوء تغيّر تصرّفات صنّاع القرار في النظام السياسي السعودي (٢٠١٠-٢٠١٨م)*

أحمد تيموري^١ مير إبراهيم صديق^٢ حسين علي نوزري^٣

١. طالب دكتوراه، قسم العلوم السياسية، وحدة في كرج، جامعة آزاد الإسلامية، ألبرز، إيران.

ahmad_teimori@yahoo.com

٢. أستاذ مساعد، قسم العلوم السياسية، وحدة في كرج، جامعة آزاد الإسلامية، ألبرز، إيران (الكاتب المسؤول).

e.seddigh@gmail.com

٣. أستاذ مساعد، بقسم العلوم السياسية، وحدة في كرج، جامعة آزاد الإسلامية، ألبرز، إيران. h.nowzari@kiaou.ac.ir

الملخص

يهدف البحث الراهن إلى دراسة الأمن الإقليمي للجمهورية الإسلامية الإيرانية في ضوء التغيّرات الحادثة في تصرّفات صنّاع القرار في النظام السياسي السعودي. وقد حققت الورقة باستخدام منهج البحث الوصفي التحليلي نتائج هي أنّه في فترة ما بين عامي ٢٠١٠م و٢٠١٨م حدثت تغييرات في تصرّفات صنّاع القرار في السلطات السعودية، وكانت هذه التغييرات تهدف في المقام الأول إلى احتواء الجمهورية الإسلامية ومنع الدور المتفوّق والحاسم للجمهورية الإسلامية في منطقة غرب آسيا المضطربة. إنّ المنافسة الإستراتيجية بين إيران والسعودية ستحوّل منطقة غرب آسيا إلى المناطق الجغرافية الأكثر تأزماً في مستقبل المنافسات الإقليمية والجيوسياسية، والتي ستؤثر آثارها بالدرجة الأولى على الأزمة الأمنية على الصعيدين الوطني والإقليمي. وطالما استمرّت هذه المنافسات فإنّ مجالات الأمن القومي ستصبحها كذلك أكبر

* تيموري، أحمد؛ صديق، مير إبراهيم؛ نوزري، حسين علي. (٢٠٢٣م). تحليل الأمن الإقليمي للجمهورية الإسلامية الإيرانية في ضوء تغيّر تصرّفات صنّاع القرار في النظام السياسي السعودي (٢٠١٠-٢٠١٨م). فصلية علمية محكمة علوم سياسي، ٢٦(١٠٢)، صص ١٠٣-١٢٨. <https://doi.org/10.22081/psq.2023.65757.2747>

المخاطر الأمنية. ونقطة التحول في هذه السياسة وفقاً لنظرية ميلر للحرب والسلام هي التغيير في تصورات أصحاب القرار. وإذا تغيرت تصورات أصحاب القرار فيما يتعلق بالبيئة العملية، فقد تغير من نموذج الهيمنة إلى نموذج التشارك، وستحول البيئة الأمنية في غرب آسيا إلى بيئة تقارب وتشارك.

كلمات مفتاحية

المملكة العربية السعودية، الجمهورية الإسلامية الإيرانية، الأمن الإقليمي، السياسة الخارجية، العلاقات الدولية، منطقة غرب آسيا.

تحلیلی بر امنیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در پرتو تغییر در کنش کارگزاران نظام سیاسی عربستان (۲۰۱۰-۲۰۱۸ م.)*

احمد تیموری^۱ میرابراهیم صدیق^۲ حسینعلی نوذری^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، البرز، ایران. ahmad_temori@yahoo.com

۲. استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، البرز، ایران (نویسنده مسئول).

e.seddigh@gmail.com

۳. استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، البرز، ایران. h.nowzari@kiau.ac.ir



چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی امنیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در پرتو تغییر در کنش کارگزاران نظام سیاسی عربستان است. مقاله با روش پژوهش توصیفی-تحلیلی به این نتایج دست یافته است که در فاصله سال‌های ۲۰۱۰ م. تا ۲۰۱۸ م. تغییراتی در عمل کارگزاران مقامات سعودی ایجاد شد که این تغییرات پیش از هر چیز متوجه مهار جمهوری اسلامی و جلوگیری از نقش برتر و تعیین کننده جمهوری اسلامی در منطقه پر آشوب غرب آسیا بوده است. رقابت‌های راهبردی ایران و عربستان، منطقه غرب آسیا را به بحرانی‌ترین مناطق جغرافیایی در آینده رقابت‌های منطقه‌ای و رقابت‌های ژئوپلیتیک تبدیل خواهد کرد که آثار آن پیش از هر چیز متوجه بحران امنیت در حوزه‌های ملی و منطقه‌ای است. تا هنگامی که این رقابت‌ها ادامه داشته باشد، عرصه‌های امنیت ملی نیز با بیشترین مخاطره‌های امنیتی همراه

* **استناد به این مقاله:** تیموری، احمد؛ صدیق، میرابراهیم و نوذری، حسینعلی. (۱۴۰۲). تحلیلی بر امنیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در پرتو تغییر در کنش کارگزاران نظام سیاسی عربستان (۲۰۱۰-۲۰۱۸ م.). علوم سیاسی، ۲۶(۱۰۲)، صص ۱۰۳-۱۲۸.
<https://doi.org/10.22081/psq.2023.65757.2747>

□ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: دانشگاه باقر العلوم علیه السلام قم، ایران؛ © نویسندگان

□ تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۲۷؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۰۱/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۲۲؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۲/۰۴/۲۶



خواهد بود. نقطه عطف این سیاست با توجه به نظریه جنگ و صلح میلر، تغییر در ادراک تصمیم‌سازان است. اگر ادراک تصمیم‌سازان، ناظر به محیط عملیاتی تغییر کند، ممکن است از الگوی هژمونیک به الگوی مشارکت‌گذار کرده و فضای امنیتی غرب آسیا را به فضای هم‌گرایانه و مشارکتی تبدیل شود.

کلیدواژه‌ها

عربستان سعودی، جمهوری اسلامی ایران، امنیت منطقه‌ای، سیاست خارجی، روابط بین‌الملل، منطقه غرب آسیا.

مقدمه

منطق واقع‌گرایی حاکم بر ساختار نظام بین‌الملل و همچنین نظم منطقه‌ای، موجب تشدید رقابت بر منابع قدرت از سوی برخی بازیگران در محیط‌های ژئوپلیتیک شده است. در این ارتباط منطقه غرب آسیا به واسطه اهمیت ژئواکونومیک و در اختیار داشتن حجم بالایی از ذخایر انرژی، اختلافات قومی-مذهبی، نفوذ و دخالت بازیگران فرامنطقه‌ای، هراس کشورهای فرامنطقه‌ای از استقلال برخی از کشورهای منطقه غرب آسیا و در نهایت حمایت برخی از بازیگران فرامنطقه‌ای از گروه‌های تروریستی در منطقه پر آشوب غرب آسیا، زمینه و شرایط را به گونه‌ای فراهم کرده است که برخی از کشورها و بازیگران منطقه، دستیابی به منابع قدرت و پیشسازی در معادلات و مناسبات منطقه‌ای را دستمایه رقابت‌های ژئوپلیتیک نمایند. جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی در زمره بازیگرانی هستند که منطقه غرب آسیا را به میدانی برای رقابت‌های ژئوپلیتیک خود در قالب جنگ‌های نیابتی کرده‌اند. این دو کنشگر تلاش دارند طبق الگو و قاعده بازی مبتنی بر حاصل جمع جبری صفر، نقش تعیین‌کننده را در معادلات و مناسبات منطقه‌ای به‌ویژه در جهت ترتیب‌دادن نظم امنیتی ایفا کنند.

با تغییر کارگزاران سیاسی در عربستان سعودی و روی کار آمدن سلمان و محمد بن سلمان، تحولات راهبردی جدیدی در دستور کار عربستان قرار گرفت. این کارگزاران جدید با حمایت از جریان‌های تکفیری تلاش کردند قدرت راهبردی و تحولات ژئوپلیتیک ایران را کاهش دهند تا بتوانند زمینه را برای نقش‌آفرینی مؤثر در محیط پر آشوب غرب آسیا فراهم سازند. هدف از این سیاست نیز، رادیکالیزه کردن فضای‌های امنیتی غرب آسیا بوده است. نتیجه این امر بروز خشونت، راه‌اندازی جنگ‌های نیابتی و ترورهای ایدئولوژیک بوده است. در این پژوهش به این پرسش پاسخ داده می‌شود که تغییر در کنش کارگزاران سیاسی عربستان سعودی چگونه و طی چه فرایندی بر محیط امنیتی غرب آسیا و متأثر از آن بر امنیت منطقه‌ای ایران اثر نهاده است؟ به عنوان فرضیه بررسی می‌شود که رادیکالیزه شدن این محیط و پیگیری راهبرد توسعه بحران توسط عربستان سعودی با هدف مهار و انزوای ایران، موجب افزایش سطح آشوب و تنش در

این منطقه شده است. پیامد این امر برهم خوردن ثبات و توازن قدرت در رقابت‌های منطقه‌ای بوده است که در صورت تداوم آن، قدرت‌های نظم‌دهنده منطقه‌ای مانند ایران در خطر تغییر جایگاه منطقه‌ای خود قرار می‌گرفتند. در نتیجه ایران به جای امنیت‌سازی مثبت، درگیر امنیت‌سازی منفی و مهار خشونت‌ها در محیط پیرامونی خود شده است. برای بررسی این فرضیه، در ادامه با بهره‌مندی از نظریه جنگ و صلح بنجامین میلر می‌کوشیم تحلیلی روشن از این امر ارائه دهیم.

۱. نظریه جنگ و صلح: چارچوبی برای فهم الگوی نظری پژوهش

در تحلیل و تفسیر رقابت‌های بازیگران منطقه‌ای، آن‌هم در یک محیط جغرافیایی پر آشوب، می‌توان از نظریه‌های مختلفی بهره گرفت. نظریه واقع‌گرایی، نواقح‌گرایی و نظریه‌های امنیتی مکتب کپنهاک در زمره نظریه‌هایی هستند که می‌توان آنها را برای سطح رقابت‌های ژئوپلیتیک بازیگران بزرگ در ساختار نظام بین‌الملل به کار گرفت. در این زمینه، هرچند در تحلیل و ارزیابی رقابت‌های قدرت بزرگ، می‌توان از نظریه‌هایی همچون واقع‌گرایی، نواقح‌گرایی و نظریه‌های امنیتی مکتب کپنهاک استفاده کرد، برای تفسیر و تحلیل رقابت‌های منطقه‌ای مانند رقابت‌های ژئوپلیتیک ایران و عربستان، می‌توان از نظریه «جنگ و صلح» بنجامین میلر^۱ بهره برد. این استفاده از آن روست که نظریه بنجامین میلر افزون بر در نظر گرفتن عوامل سطح نظام، به زمینه‌های ملی و منطقه‌ای جنگ و صلح نیز نظر دارد. در این زمینه، عدم کاربست نظریه‌هایی چون واقع‌گرایی و لیبرال برای منازعه‌ها و رقابت‌های منطقه‌ای از آن روست که این نظریه‌ها نمی‌توانند مقولاتی چون ناسیونالیسم، مرزها و جمعیت و حاکمیت، سیاست ایدئولوژیک، تضادهای سیاسی و ایدئولوژیک را برای بطن و متن رقابت‌های بازیگران منطقه‌ای در نظر بگیرند؛ ضمن آنکه در دوران پساجنگ سرد، بسیاری از نظریه‌ها، قابلیت کاربست را برای منازعه‌ها و رقابت‌های جهانی یا همان جنگ قدرت‌های بزرگ را ندارند؛

1. Benjamin Miller.

بنابراین تفسیر جنگ‌های بزرگ در روزگاران پسا جنگ سرد با رویکردهای واقع‌گرایی و نظریه‌های لیبرالی موضوعیتی ندارد و همین سبب می‌شود که نظریه‌پردازی و کاربرد آن برای جنگ‌های منطقه‌ای خودنمایی کند و به کار گرفته شود (قیصری، ۱۳۹۳، ص ۲۹-۳۷).

پروراندن و کار بست نظریه «جنگ و صلح» بنجامین میلر، آن‌هم برای تفسیر و تحلیل رقابت‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و عربستان، مستلزم طرح دو پرسش اساسی است: نخست اینکه بروز هرگونه نشانه‌ای از جنگ و صلح در یک منطقه پر آشوب که رقابت‌های ژئوپلیتیکی دستمایه آن است، معلول چه شرایطی است؟ پرسش دوم آنکه آیا علل این جنگ‌ها و صلح‌ها را باید در سطح جهانی و نظام‌محور جست یا آنکه در سطح منطقه‌ای و داخلی تفسیر کرد؟ (Miller, 2007, p. 12).

آن‌گونه که بنجامین میلر در نظریه خود تأکید می‌کند، باید پیوندی میان عوامل جهانی - و نظام‌محور و همچنین پیوندی میان عوامل منطقه‌ای و داخلی برقرار کرد؛ زیرا پیوند میان این سطوح به جنگ یا صلح منجر می‌شود؛ به عبارت دیگر در پس چنین پیوندی می‌توان شاهد پیدایش مقوله‌هایی چون «جنگ گرم» و «جنگ سرد» و «صلح گرم» و «صلح سرد» بود (Miller, 2007, p. 14).

نظریه بنجامین میلر بر گزاره‌هایی مبتنی است. این گزاره‌ها تأکید می‌کنند که عوامل منطقه‌ای - داخلی، موجب نتایج و بروز نشانگانی چون جنگ‌های شدید، پرستیز و پرمنازعه است. اما در مقابل، عوامل جهانی فاقد نتایجی همچون عوامل منطقه‌ای - داخلی است؛ یعنی آنکه به جنگ شدید و پرستیز و پر منازعه نمی‌انجامد؛ به عبارت دیگر عوامل جهانی موجب آثار و پیامدهای سرد می‌شوند. در سطحی دیگر بنجامین میلر تأکید می‌کند که بروز جلوه‌ها و نشانه‌هایی همچون «جنگ گرم» و «صلح گرم» معلول شرایطی همچون سطح بازیگری بازیگران منطقه‌ای و متأثر از ساختارهای داخلی آنهاست (Miller, 2007, p. 18).

طبق انگاره‌های تحلیلی و ادراکی بنجامین میلر، شرایط و وضعیت جنگ سرد، امکان وقوع جنگ را به کمترین میزان خود کاهش می‌دهد؛ اما در شرایط جنگ گرم، وضعیت متفاوت است؛ به این معنا که وقوع شرایطی چون خشونت، ستیز، نقشه، توطئه،

تهدید و طعمه‌گذاری و درگیری به طریق راه‌اندازی جنگ‌های نیابتی منتفی نیست. در شرایط جنگ گرم، متوسل شدن به زور و قدرت، ابزار جنگ است (Miller, 2007, p. 20).

اما در شرایط صلح سرد، اگرچه سطح منازعه و ستیز میان دو بازیگر رقیب تخفیف یافته و اختلاف‌ها حل نشده باقی مانده، احتمال بروز جنگ منتفی نیست و ممکن است بر اساس اشتباه محاسباتی و برداشت‌های غلط از تحرک بازیگر رقیب، آتش جنگ درگیرد. طبق انگاره‌ها و دیدگاه‌های بنجامین میلر، در شرایط صلح گرم نیز بسیار بعید است که محاصره‌ای آغاز شود و جنگی میان دو رقیب آغاز شود. در شرایط صلح گرم، دوطرف هیچ‌گاه به کاربرد زور و قدرت متوسل نمی‌شوند (Miller, 2007, p. 22).

طبق دیدگاه بنجامین میلر، اگر قدرت نیروهای ملی گرا و تجدیدنظرطلب قوی‌تر از انسجام دولت ملی باشد، احتمال جنگ منطقه‌ای بیشتر می‌شود. در واقع ملی‌گرایی و تجدیدنظرطلبی، باعث بی‌ثباتی حیات داخلی دولت‌ها می‌شوند. در واقع نوع عدم موازنه در میان دولت و ملت، عامل اصلی جنگ‌های منطقه‌ای است. متغیری که تحت این شرایط، یعنی در عدم توازن میان دولت - ملت می‌تواند میزان جنگ‌های داخلی و به تبع آن جنگ‌های منطقه‌ای را شدت بخشد، مداخله بازیگران فرا منطقه‌ای است. در واقع دخالت و حمایت قدرت‌های بزرگ، می‌تواند سطح منازعه و جنگ‌های منطقه‌ای را افزایش دهد. دخالت و ورود قدرت‌های بزرگ و بازیگران فرا منطقه‌ای می‌تواند در اشکال و سطوحی مانند رقابت، همکاری، قطع درگیری و هژمونی صورت گیرد. دخالت قدرت‌های بزرگ می‌تواند به جنگ گرم، جنگ سرد، صلح گرم و صلح سرد منجر شود. تحت این شرایط، اگر مرزهای ملی متجانس و دولت‌ها نیز قوی باشند، زمینه برای صلح گرم فراهم می‌شود. در مقابل اگر مرزهای ملی متجانس نباشند، این دخالت قدرت بزرگ و فرماندهی‌های است که نتیجه جنگ را مشخص می‌سازد. طبق دیدگاه بنجامین میلر، همکاری و هژمونی قدرت بزرگ، موجب ایجاد جنگ سرد است و در مقابل عدم مداخله قدرت بزرگ و همکاری می‌تواند به جنگ گرم بینجامد (Miller, 2007, p. 25).

بر مبنای تمایز و تفاوت دولت ضعیف از دولت قدرتمند، طبق نظریه بنجامین میلر در

الگوی نظری «جنگ و صلح» چهار الگو را می‌توان نظریه‌پردازی و استخراج کرد:
- در الگوی اول، دولت‌ها قدرتمند و متجانس هستند و در این شرایط، دولت‌ها راضی به وضع موجود، خواهان صلح و به روش گفتگو و مسالمت‌آمیز، خواهان حل اختلافات هستند.

- در الگوی دوم، دولت‌ها ضعیف و نامتجانس هستند و همین ضعیف و نامتجانس بودن، خطر منازعه‌ها و جنگ را افزایش می‌دهد.

- در الگوی سوم، مناطقی پدیدار می‌شوند که بی‌ثباتی مشخصه بارز آن است. در این مناطق، احتمال ورشکستگی دولت‌ها، بروز جنگ داخلی و مداخله قدرت‌های بزرگ وجود دارد.

- در الگوی چهارم، دولت‌ها قدرتمند هستند، ولی از منظر ملی نوعی ناسازگاری و عدم تجانس در آنها دیده می‌شود. در این الگو، نیروها و گروه‌های اجتماعی ظرفیت آن را دارند که تجدید نظر طلب شوند و منازعه‌های مسلحانه‌ای بر بسترهای ملی‌گرایی به راه بیفتند (Miller, 2007, p. 28).

با توجه به الگوی نظری «جنگ و صلح» بنجامین میلر، رقابت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران با عربستان در محیط پراشوبی چون غرب آسیا بر جلوه‌ها و نشانگانی همچون «جنگ گرم» و «صلح سرد» مبتنی است. «جنگ گرم» و «صلح سرد» جمهوری اسلامی ایران و عربستان، معلول شرایطی مانند سطح بازیگری آنها در منطقه غرب آسیا و متأثر از ساختارهای داخلی آنهاست. از منظر نشانه‌شناسی، رقابت ژئوپلیتیک جمهوری اسلامی ایران با عربستان سعودی در میان الگوی اول و سوم در نوسان است؛ به این معنا که اگرچه هم ایران و هم عربستان در میان کشورهای منطقه غرب آسیا دارای هژمون و قدرت برتر هستند، نوعی ملی‌گرایی به همراه تجدیدنظرطلبی نیروهای اجتماعی و تضادهای ایدئولوژیک آن‌هم تحت‌تأثیر شرایط سیاسی، آنها را به طرف جنگ گرم و شدید سوق می‌دهد. ضمن آنکه وجود متغیری مانند نبود توازن میان دولت-ملت در عربستان، دست بازیگران فرامنطقه‌ای را در ایجاد جنگ شدید و پرمنازعه میان ایران و عربستان باز کرده است. قابلیت‌های نظری رویکرد بنجامین میلر به تحلیل مسائل غرب

آسیا، بر این مبنا استوار شده است که به ویژگی‌های دو بازیگر در کنار ویژگی‌های منطقه توجه می‌کند. بدین منظور برای تحلیل تحولات منطقه‌ای غرب آسیا، نخست باید محیط امنیتی خاورمیانه توصیف شود و سپس ترتیبات امنیتی هر بازیگر بر اساس فهم از خود و منطقه بررسی گردد تا بتوانیم به تحلیلی از چگونگی تحوّل امنیتی در غرب آسیا بر اساس تغییر در کنش کارگزاران سیاسی عربستان دست یابیم.

۲. وضعیت ژئوپلیتیک منطقه غرب آسیا و ترتیبات امنیت منطقه‌ای ایران

لازمه فهم فضای ایجادشده از سوی عربستان، بررسی وضعیت ژئوپلیتیک منطقه غرب آسیا و همچنین بررسی ترتیبات امنیتی منطقه‌ای ایران در این وضعیت می‌باشد. منطقه غرب آسیا یکی از مناطق ژئوپلیتیک است؛ به گونه‌ای که برخی صاحب‌نظران از این منطقه به عنوان قلب زمین یاد می‌کنند (Mackinder, 1904, pp. 421-437).

در منطقه غرب آسیا، ظرفیت قابل توجهی از قدرت سیاسی، اقتصادی، امنیتی و اجتماعی مانند وسعت، جمعیت، ایدئولوژی واحد و مانند آن وجود دارد که اگر مورد توجه قرار گیرد، می‌تواند منطقه غرب آسیا را یکی از قطب‌های تأثیرگذار قدرت در نظام آینده بین‌الملل مطرح سازد. چون افزون بر مسائل فکری و فرهنگی، دغدغه‌های سیاسی و امنیتی مشترک نیز از جمله مسائل مهم در این منطقه است که می‌تواند زمینه اتحاد راهبردی کشورهای این منطقه را فراهم سازد (روشندل، ۱۳۷۴، ص ۱۰۲). این منطقه به واسطه ظرفیت‌ها و قابلیت‌های تأثیرگذار در سطح جهانی، کانون توجه بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بوده است. این منطقه از یک سو منابع مهم ذخایر انرژی دنیا را در خود جای داده و از سوی دیگر شاهراه ارتباطی جهان است؛ همچنین این منطقه از منظر ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک دارای ظرفیت‌هایی در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، امنیتی و اجتماعی همچون وسعت، جمعیت و ایدئولوژی است. نیاز به امنیت و دغدغه‌های امنیتی با توجه به نظم آنارشیکی و نظریه آشوب در این منطقه، زمینه همگرایی این کشورها را علیه جریان‌های وهابی و سلفی فراهم کرده است. وضعیت ژئوپلیتیک این منطقه سبب شده است که محیط امنیتی آن بسیار بحران‌زا،

حساس و آسیب‌پذیر باشد. همین امر سبب می‌شود که بازیگران منطقه همواره در حال تطبیق خود با تغییر شرایط امنیتی منطقه باشند. در کنار این امر باید توجه داشت که موقعیت جمهوری اسلامی ایران از سال‌های ۲۰۰۱م. به بعد در ساختار نظام امنیت منطقه‌ای ارتقا پیدا کرد. جنگ آمریکا در افغانستان و عراق و در پی آن، قدرت‌یابی باراک اوباما از حزب دموکرات به کاخ سفید و به تبع آن شکل‌گیری برنامه جامع اقدام مشترک، از جمله دلایل تحولات ژئوپلیتیک جمهوری اسلامی ایران در محیط منطقه‌ای غرب آسیاست.

پیش‌فرض این پژوهش آن است که اگر منطقه غرب آسیا را به مثابه یک قیف بپنداریم، جمهوری اسلامی ایران در این قیف ژئوپلیتیک دارای جایگاه متمتازی است. منظور از قیف ژئوپلیتیک در غرب آسیا، چهار کشور ایران، عراق، سوریه و لبنان است که ایران را مانند قیفی به دریای مدیترانه وصل می‌کند. شباهت جغرافیایی این کشور به قیف بدان علت است که هرچه از طرف غرب ایران به سمت دریای مدیترانه پیش می‌رویم، وضعیت ژئوپلیتیک منطقه شکل قیف را به خود می‌گیرد (گلشنی، ۱۳۹۳، ص ۸۶). در این ارتباط، ایران در مجموعه کشورهای غرب آسیا واجد تمایزاتی نسبت به دیگر کشورهای این منطقه است. ویژگی‌هایی چون ظرفیت‌های تاریخی - تمدنی، ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک، سیاسی - امنیتی موجب موقعیت ممتاز ایران در میان این کشورها شده است. در واقع جمهوری اسلامی ایران به پشتوانه این تمایزها و امتیازها دست بالا را در ترسیم مناسبات و معادلات منطقه‌ای به دست آورده است (برزگر، ۱۳۸۸، ص ۲۵). جایگاه خاص و منحصر به فرد ایران در این قیف ژئوپلیتیک سبب می‌شود با هرگونه تغییر در محیط امنیتی منطقه‌ای و یا تغییر در دیگر کنشگران منطقه، جمهوری اسلامی ایران بکوشد به منظور تطبیق خود با دگرگونی‌ها و جهت حفظ امنیت پایدار خود و منطقه به اقداماتی دست بزند؛ به دیگر بیان نقش‌یابی جمهوری اسلامی ایران در کانون‌های بحران محیط غرب آسیا حاصل کاربست نوآوری‌هایی است که ایران آن را به عنوان بخشی از اهداف راهبردی خود می‌داند. جمهوری اسلامی ایران این نوآوری‌ها را بر اساس توانمندی‌های نظامی و به عبارتی بر مبنای انجام مأموریت‌های نظامی به منظور

محدود کردن و مهار مجموعه‌های عبری-عربی در منطقه غرب آسیا تنظیم کرده است (هرسنی، ۱۳۹۹ الف، ص ۴۹).

به دیگر بیان ایران در کنشگری خود در غرب آسیا بر اساس کدهای ژئوپلیتیک عمل می‌کند. گداهای ژئوپلیتیک را باید به مثابه پیش‌فرض‌های راهبردی در نظر گرفت. این پیش‌فرض در واقع همان عناصر و درونمایه اصلی شکل‌دهنده سیاست خارجی یک دولت به شمار می‌آید که در شیوه برخورد و مقابله با دولت دیگر به کار گرفته می‌شوند (قلی‌زاده، ۱۳۹۰، ص ۲۳۲)؛ بر این اساس جمهوری اسلامی ایران در راستای افزایش منافع ملی تصمیم‌هایی می‌گیرد تا بتواند بیشترین مطلوبیت‌ها و منافع ملی را دریافت کند. در این ارتباط، همگرایی با عراق، لبنان، فلسطین و روسیه ابزار و سازوکاری برای تقویت منافع ملی است و مناسبات راهبردی با این کشورها کمک خواهد کرد که اهداف سیاست خارجی حالت پویا بگیرد. از سوی دیگر، واقع شدن در میانه دو دریای خزر در شمال و خلیج فارس در جنوب، موقعیت ممتازی به ایران بخشیده است که می‌تواند به یک کانون راهبردی پرنفوذ برای همسایگانش بدل گردد (کوهن، ۱۳۸۷، ص ۷۱۵). این کانون راهبردی توان و قابلیت مهارگری محیط پیرامون را در اختیار جمهوری اسلامی ایران قرار می‌دهد. این مهارگری در گام نخست، شامل مهار امنیتی محیط پیرامون می‌شود.

ایران با هدف مهار امنیتی محیط پیرامون، ترتیبات امنیتی مورد نظر خود را ساماندهی می‌کند. ترتیبات امنیتی مورد نظر جمهوری اسلامی در منطقه غرب آسیا به الگوی هژمونیک، الگوی مشارکتی و الگوی موازنه‌سازی قدرت معطوف است (یزدان‌فام، ۱۳۹۰، ص ۶۱). در الگوی هژمونیک، ایران تلاش می‌کند ترتیباتی فراهم کند که بر عملیاتی کردن ابزارهای نظامی و اقتصادی ناظر باشد. این وضعیت سبب ارتقای نقش و جایگاه جمهوری اسلامی ایران در مناسبات و معادلات منطقه غرب آسیا شده است. عربستان و ترکیه با ایفای چنین نقشی از سوی جمهوری اسلامی موافق نیستند و از همین رو ترکیه ناچار می‌شود با نظم ایدئولوژی اخوانی و عربستان با نظم ایدئولوژی وهابی در مقابل نظم شیعی ایران کنشگری کند (برزگر، ۱۳۸۹، ص ۵۶). در صورتی که نوع

کنش بازیگران منطقه‌ای با اندکی تغییر همراه شود، ایران الگوی ترتیبات امنیتی مشارکتی ایجاد خواهد کرد؛ یعنی اتخاذ الگوی کنش هژمونیک تنها به نوعی پاسخ و مواجهه اجتناب‌ناپذیر با الگوهای اتخاذ شده ترکیه و عربستان است. این الگوها به نوعی یکدیگر را بازتولید می‌کنند. اگر ایران به ادراک نقش ثبات‌ساز برای ترکیه و عربستان برسد، از الگوی هژمونیک فاصله گرفته، به سمت الگوی مشارکتی متمایل خواهد شد؛ در این صورت هم هزینه‌های جمهوری اسلامی کاهش خواهد یافت و هم رقابت‌های منفی به همکاری‌های مثبت و ایجابی و نظم‌ساز تبدیل خواهد شد.

بنابراین محیط امنیتی غرب آسیا موجب می‌شود که همواره مستعد بحران باشد. به دلیل اهمیت این منطقه، حساسیت و آسیب‌پذیری ناشی از بحران بیش از آنکه متوجه نیروهای بیرونی باشد، نیروهای داخل منطقه را متأثر می‌کند. در نتیجه ایران نسبت به جایگاه خود در محیط امنیتی و نیز وضعیت ژئوپلیتیک این محیط و در نهایت در مواجهه با رقبای برهم‌زننده نظم امنیتی منطقی، باید ترتیبات امنیتی خاص خود را ایفا کند. قرار گرفتن ایران در قیف ژئوپلیتیک به ایران کمک می‌کند تا در اتخاذ این تدابیر برای حفظ امنیت پایدار خود با شرایط آسان‌تری مواجه شود. در نتیجه رقبای منطقه‌ای ایران همواره خواهند کوشید با ایجاد بحران‌های منطقه‌ای، ایران را از حاشیه امن خود خارج سازند.

۳. جایگاه عربستان در ترتیبات امنیت منطقه‌ای غرب آسیا

قرار گرفتن عربستان در میانه دو آبراه مهم جهان، یعنی خلیج فارس و دریای سرخ به این کشور موقعیت ژئوپلیتیک خاصی بخشیده است. عامل مهم دیگری که اهمیت راهبردی عربستان را آشکار می‌سازد، نفت است. نفت مهم‌ترین مؤلفه ژئوپلیتیک عربستان است. از سال ۱۹۳۶م. شرکت‌های نفتی آمریکایی توانستند کنسرسیوم نفتی ایجاد کنند. نتیجه این کنسرسیوم نفتی، شکل‌گیری شرکت نفت عربی - آمریکایی موسوم به آرامکو بوده است (احمدیان، ۱۳۸۸، ص ۴۵). عربستان با وسعت ۶۹۰۱۴۹۲ کیلومتر مربع، دوازدهمین کشور جهان در جنوب غرب آسیاست که از غرب به دریای سرخ، از شمال به کویت،

عراق و اردن، از شرق به خلیج فارس، قطر، امارت متحده عربی و از جنوب به کشورهای عمان و یمن محدود است. این کشور حدود چهارپنجم شبه جزیره عربستان را در بر گرفته است. در دوران جنگ اول جهانی، بریتانیا اصلی ترین حامی عبدالعزیز بود؛ در حالی که عثمانی از شریف حسین حمایت می کرد. جنگ های قبیله ای در شبه جزیره حجاز با مداخله عربستان تشدید می شد. در نتیجه حمایت انگلستان از خاندان آل سعود در سال ۱۹۱۹م. زمینه را برای قدرت یابی عبدالعزیز فراهم ساخت. ملک عبدالعزیز اولین پادشاه و بنیان گذار کشور عربستان سعودی است (جعفری ولدانی، ۱۳۹۶، ص ۸۹).

عربستان با وسعت زیادی که دارد، از بعد نظامی دولتی ضعیف است که تلاش می کند استقلال و خودمختاری اش را از طریق جلوگیری از ظهور سیطره جویان منطقه ای حفظ کند. این کشور مدعی نقش سیطره جویی در شبه جزیره عربی است که بیشتر خود را شریک برتر دولت های پادشاهی کوچک تر، یعنی همان کشورهای تشکیل دهنده شورای همکاری خلیج فارس می داند. سیاست خارجی عربستان در منطقه از نظر هویت های سیاسی فراملی که همان عربیسم و اسلام در غرب آسیاست، سیاستی پیچیده است؛ همچنین ظرفیت های بسیج جنبش های سیاسی ناشی از هویت است که نقش عربستان را در منطقه پیچیده تر می کند (Katzman, 2013, p. 55).

با توجه به بحران داخلی عربستان و عدم انسجام در داخل، عربستان همواره به تکیه گاهی امنیتی در بیرون از محیط منطقه ای امیدوار است. انگلستان در سال های ظهور این کشور و بعدها امریکا و هم اکنون چرخش به سمت چین را می توان در چنین الگویی جستجو کرد؛ به دیگر بیان بخشی از شکل گیری و انسجام سازوکار امنیتی عربستان در منطقه غرب آسیا، متوجه همکاری با کشورهای غربی است. روند همکاری متوازن عربستان با جهان غرب از زمان جنگ دوم جهانی شروع شد و در سال های پس از جنگ جهانی دوم به تدریج افزایش یافت و ادامه پیدا کرد. پس از آن، پادشاهان عربستان همکاری های راهبردی خود با امریکا و انگلستان را در چارچوب همکاری متوازن با جهان غرب ادامه دادند.

در ساختار دو قطبی، عربستان به عنوان متحد جهان غرب محسوب می‌شد. رهبران عربستان هیچ‌گونه تمایلی به بهره‌گیری از الگوهای رادیکال و گریز از مرکز در غرب آسیا نشان نمی‌دادند. در سال‌هایی که ناسیونالیسم عرب و محافظه‌کاری به عنوان دو نیروی سیاسی اثرگذار بر امنیت غرب آسیا محسوب می‌شد، رهبران عربستان سعودی هیچ‌گونه تمایلی به عبور از الگوی همکاری متوازن با انگلستان و آمریکا نشان نمی‌دادند. سیاست حفظ موجود در چارچوب ائتلاف غرب گرا به عنوان اصلی‌ترین رویکرد امنیتی پادشاهان عربستان تلقی می‌شد. رهبران عربستان همواره در ارتباط با موضوع فلسطین رویکرد معتدل اتخاذ می‌کردند و از این‌رو هیچ‌گاه عربستان در خط مقدم جبهه اعراب-رژیم صهیونیستی قرار نگرفت. رویکرد متوازن نه تنها در روابط عربستان با آمریکا و انگلستان ادامه می‌یافت، بلکه چنین نگرشی به حوزه مسائل منطقه‌ای غرب آسیا و جهان عرب نیز تعمیم می‌یافت (متقی، ۱۳۷۸، ص ۴۹).

بر خلاف رویارویی با اسرائیل که خط مقدم مواجهه بسیاری از کشورهای عربی است، با توجه به اینکه عربستان مخاطره اصلی‌اش را جمهوری اسلامی ایران تعریف کرده، می‌کوشد همواره موجودیت ایران را تهدید کند. مهم‌ترین تهدید ایران برای عربستان، تأسیس یک کشور مردم‌سالار و ایجاد تقاضا برای شیعیان این کشور برای سهم‌شدن در قدرت می‌باشد. به تبع آن دیگر قبایل - غیر از آل سعود - قطعاً چنین درخواستی را در چارچوب الگوی دموکراتیک برای بهره‌مندشدن از قدرت در پیش خواهند گرفت. تغییر رژیم در ایران یا مهار حکومت ایران با درگیری دائمی ایران در جنگ‌های مختلف، الگویی است که عربستان از بدو انقلاب اسلامی ایران در پیش گرفته است؛ به عبارت دیگر عربستان سعودی در میان کشورهای غرب آسیا می‌کوشد فراتر از قابلیت‌های ژئوپلیتیک خود نه تنها به عنوان خط مقدم تضادهای منطقه‌ای در برابر ایران ایفای نقش نماید، بلکه نقش رهبر منطقه‌ای را در جهان عرب و غرب آسیا ایفا کند.

الگوی رفتار سیاسی و امنیتی عربستان در برخورد با کشورهای منطقه از افغانستان تا سوریه، نشان می‌دهد که این کشور تلاش دارد به عنوان محور ژئوپلیتیک منطقه‌ای،

نقش یکپارچه‌ساز سیاست‌های امنیتی، هویتی و قدرت را در غرب آسیا عهده‌دار شود (لی نور، ۱۳۸۳، ص ۹۸).

حتی اگر عهده‌داری این امر به آشوب‌زده‌شدن منطقه غرب آسیا بینجامد؛ چنانچه که در الگوی سوریه، عراق و یمن مشاهده شده است. عربستان با توجه به تجربه ایران و حضور در بحران سوریه و عراق بر این تصور شد که با ایجاد بحران نظامی در یمن، ایران قطعاً مداخله مستقیم خواهد کرد و همین امر موجب خواهد شد تا بخشی از ترتیبات امنیتی ایران به اجرا در نیاید. الگوی دیگر عربستان برای ایجاد ترتیبات امنیتی مد نظر خود در منطقه غرب آسیا، ناشی از نگاه همکاری متکثر است. این همکاری متکثر فضای منطقه را به سمت ژئوپلیتیک آشوب سوق می‌دهد. در همکاری متکثر عربستان با نیروهایی که نقش مخرب ایفا می‌کنند و اساساً امکان همگرایی را ندارند، در مسیر اهداف خود به صورت پراکنده به کار می‌گیرد. همین امر موجب می‌شود تا سطح تخریب و آشوب در منطقه به صورت حداکثری افزایش یابد. این الگو سبب می‌شود که ایران چاره‌ای جز استفاده از رویکردهای موازنه‌ساز نداشته باشد و تلاش کند با هژمون‌شدن در منطقه از طریق همکاری با نیروهای همگرا شده با کانون - یعنی انقلاب اسلامی - دست به موازنه‌سازی بزند. این نیروها امروزه در قالب محور مقاومت صورت‌بندی می‌شوند؛ بر این اساس سازوکارها و ترتیبات امنیتی عربستان سعودی در منطقه غرب آسیا متوجه اهداف زیر است: ایجاد موازنه منطقه‌ای به واسطه نقش ارگان‌های امنیتی؛ مقابله با کانون‌های مقاومت و گروه‌های رادیکال در منطقه غرب آسیا؛ ترویج آیین وهابیت و گسترش روح سلفی‌گری در محیط منطقه‌ای غرب آسیا؛ موازنه‌گرایی و تعامل هدفمند با رژیم صهیونیستی در روند امنیت منطقه‌ای غرب آسیا، رویارویی‌های ژئوپلیتیک و راهبردی با جمهوری اسلامی ایران (مقی، ۱۳۷۸، ص ۵۳).

برای مثال، در شرایط موجود القاعده یک گروه سیاسی ایدئولوژیک‌شده به شمار می‌آید که چونان ابزار قدرت امنیتی عربستان ایفای نقش می‌کند. بهره‌گیری از القاعده، داعش و جبهة النصرة برای تحقق اهداف مذهبی، سیاسی و امنیتی نشان می‌دهد که عربستان در شرایط موجود نه تنها تمایلی به ایفای نقش تمرکزگرا در غرب آسیا ندارد،

بلکه تلاش می‌کند تمایز میان گروه‌های مذهبی، نژادی و قومی در غرب آسیا را شدت بخشد. در چنین شرایطی شاهد تمایز مسلمانان سنی و شیعه، مسیحیان و یهودیان، اعراب، ترک‌ها و فارس‌ها، آذری‌ها، کردها، دروزی‌ها، علوی‌ها، مارونی‌ها، بنیادگرایان مذهبی و سکولارها می‌باشیم. چنین تفاوت‌هایی دورنمای جغرافیای انسانی غرب آسیا را تشکیل می‌دهند (Blumi, 2011, p. 21). عربستان با سوءاستفاده از این تنوع‌ها می‌کوشد همواره با آشوب‌زده کردن منطقه، امکان ثبات در داخل جغرافیای خود و ارتباط با قدرت‌های فرامنطقه‌ای و اقتناع آنها برای مداخله در منطقه را فراهم آورد؛ بنابراین می‌توان گفت که رویکردهای موازنه‌گرا بخشی از ترتیبات امنیتی عربستان در منطقه غرب آسیاست. این موازنه‌گرایی در برابر ایران با ابزار کنشگران متکثر برهم‌زننده نظم موجود و همچنین با بهره‌مندی از قدرت هژمون بین‌المللی، یعنی ایالات متحده آمریکا رقم می‌خورد.

۴. دلایل تغییر در کنش‌های سیاسی کارگزاران مقامات سعودی در فاصله سال‌های ۲۰۱۰م تا ۲۰۱۸م.

اندیشه سلفی و هژمون‌شدن در منطقه غرب آسیا به جای گفتمان شیعی، علت اصلی تغییر در کنش سیاسی کارگزاران مقامات سعودی در فاصله سال‌های ۲۰۱۰م تا ۲۰۱۸م. به شمار می‌آید. در واقع کارگزاران اجرایی عربستان تحت تأثیر اندیشه‌های سلفی از جایگاه تصمیم‌گیری ویژه‌ای در عربستان برخوردارند. در این زمینه، انگیزه‌های ایدئولوژیک و اندیشه‌های راهبردی افرادی مانند ترکی فیصل، رئیس سابق سازمان اطلاعات عربستان و سفیر سابق عربستان در لندن، محمد بن نایف و بندر بن سلطان، نوه عبدالعزیز، در ترویج سلفی‌گری، از عوامل اصلی پایش و مهار قدرت ایران در منطقه هستند. در این دوران، مقامات عربستان تلاش داشتند تا راهبرد خود را در قالب اندیشه سلفی در تمامی حوزه‌های جهان اسلام گسترش دهند. این وضعیت موجب تضادهای هویتی مقامات عربستان در قبال ایران گردید. هدف عربستان در ایجاد این تضادهای هویتی، تضعیف و به‌محاق‌بردن گفتمان شیعی در هندسه ژئوپلیتیک غرب آسیا بوده

است. این وضعیت، روند رقابت ایران و عربستان را از سال ۲۰۱۳م. گسترده‌تر کرد و به صف آرای و تضاد ژئوپلیتیک ایران و عربستان در قالب گفتمان سلفی و گفتمان شیعی انجامید. در این فرایند رهبران عربستان به گونه‌ای مستقیم درگیر منازعه هویتی، ایدئولوژیک، امنیتی و ژئوپلیتیک با ایران گردیدند (Katzman, 2010, p. 36). در این زمینه، مقامات عربستان کوشیده‌اند در پرتو تضادهای هویتی، زمینه‌های نظامی را با حمایت ایالات متحده آمریکا علیه ایران فراهم سازند. در این میان، مذاکرات عادل الجبیر، سفیر عربستان در واشنگتن، با مقام‌های وزارت خارجه آمریکا نشان داد که چگونه کارگزاران سیاست خارجی عربستان تلاش داشتند تا ارتقای موقعیت راهبردی خود را به موازات بهینه‌سازی شرایط اقتصادی به وجود آورند.

واقعیت این است که یکی از دلایل محوری تغییر در کنش سیاسی کارگزاران پادشاهی سعودی در فاصله سال‌های ۲۰۱۰م. تا ۲۰۱۸م.، مقابله‌جویی با ایران با هدف مهار و انزوای ایران در رقابت‌های ژئوپلیتیک در منطقه غرب آسیا بود. مقابله‌جویی عربستان با ایران بر شیوه‌های گوناگونی مبتنی بود. این شیوه‌های مقابله از سال ۲۰۰۶م. آغاز شد و عربستان در این شیوه‌ها از الگوی جنگ سرد بهره گرفت؛ اما شیوه مقابله عربستان در دومین دهه سده بیست و یکم در قبال ایران، در قالب تجهیز گروه‌هایی چون داعش، جبهه‌النصره و جیش‌الاسلام سازماندهی شد. البته روندهای بیداری اسلامی و وقوع تحولات موسوم به بهار عربی در شمال آفریقا و منطقه غرب آسیا را باید انعکاس رقابت‌های راهبردی کشورهای عربی به پیشوایی عربستان علیه ایران دانست. واقعه منا و آتش‌زدن سفارت عربستان در تهران و کنسولگری آن در مشهد، رخداد‌های این دوره از رقابت‌های ژئوپلیتیک ایران و عربستان است.

افزون بر این، ائتلاف‌سازی و یارگیری‌های منطقه‌ای عربستان علیه ایران و نشانه‌های جنگ سرد را می‌توان در راستای قطع روابط دیپلماتیک و محدودسازی قابلیت اقتصادی ایران در محیط منطقه‌ای دانست (متقی، ۱۳۷۸، ص ۲۶). از سوی دیگر، نشانه‌هایی از جنگ نیابتی در عراق، سوریه و یمن نیز مشاهده می‌گردید؛ به این ترتیب در دوران جنگ سرد، نشانه‌هایی از جنگ‌های نیابتی با مفاهیم و قالب‌های هویتی شکل گرفت. در

این دوران عربستان و دیگر کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، ادبیاتی به کار می‌گیرند که ماهیتی اتهام‌گرا دارد. ادبیات هویتی و ایدئولوژیک عربستان برای کشورهای عرب غرب آسیا، جنگ سرد ایران و دولت‌های عرب را شدت بخشید. مرحله سوم مربوط به فرایندی است که با نشانه‌هایی از تصاعد بحران و رویارویی دیپلماتیک شناخته می‌شود. این مرحله تاریخی از دسامبر ۲۰۱۵م آغاز شد و نقطه بحرانی آن به اعدام شیخ نمر و اقدام‌های مرتبط با آن برای گسترش درگیری با ایران مربوط می‌شود. در این فرایند مقام‌های عربستان سعودی کوشیدند ایران را به اتخاذ مواضع متقابل وادارند. در ادامه فرایند مبتنی بر رویارویی دیپلماتیک، مقام‌های دفاعی و امنیتی عربستان در مصاحبه‌های رسانه‌ای و ادبیات دیپلماتیک خود از عبارت «تهدید ایران» استفاده کردند که این امر به منزله فرار به جلو محسوب می‌شد. عربستان از واژه‌ها برای متهم‌سازی ایران به مداخله در امور منطقه‌ای بهره گرفت تا از این طریق، بتواند اقدام‌های خشونت‌بار خود در بحرین و در بر خورد با شیعیان عربستان را به منزله واکنش در برابر مداخله ایران تبیین کند (Katzman, 2010, p. 37). در چنین فرایندی مقام‌های عربستان کوشیدند فضای منطقه را ملتهب سازند و در این فرایند از ادبیات تحریک‌آمیز برای ایجاد یکپارچگی دیپلماتیک جهان عرب علیه ایران استفاده کردند.

در فرایند رویارویی دیپلماتیک، عربستان از الگوی گسترش بحران بهره گرفت. مقام‌های عربستان برای گسترش بحران تلاش دارند تا زمینه‌های لازم را برای متهم‌سازی ایران به نقش آفرینی در منطقه به وجود آورند. بهره‌گیری از ادبیات دیپلماتیک و تبیین نشانه‌های بحران‌سازی عربستان در محیط پیرامونی می‌تواند زمینه واپایش مرحله‌ای بحران را پدید آورد. قدرت‌سازی در محیط پیرامونی و غلبه بر بازیگران جنگ نیابتی را می‌توان در زمره فرایندهایی دانست که زمینه‌های لازم را برای مدیریت تهدید در منطقه فراهم می‌سازد. در این فرایند، بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی به گونه‌ای تدریجی نقش میانجی برای واپایش تهدید را در دستور کار قرار می‌دهند. تصاعد بحران، درگیری را شدیدتر می‌سازد و نه تنها روابط ایران و عربستان، بلکه محیط امنیت منطقه‌ای نیز درگیر تنش پایان‌ناپذیر خواهد گردید (Katzman, 2010, p. 53).

بنابراین عربستان سعودی در خلال این سال‌ها به جای اتخاذ رویکردهای همگرایانه و از طریق دریچه‌های دیپلماتیک، کوشید در فضای راهبردی منازعه‌ها و مناقشه‌هایی را برای گسترش بحران در منطقه اجرا کند. در این الگو، قانونی‌ترین امر افزایش هزینه‌های ایران برای امنیت‌سازی بوده است تا نتواند نسبت به تغییر محیط پیرامون اقدام کند. در فضای گسترش بحران دولت‌ها به حفظ وضع موجود مجبور می‌شوند؛ در نتیجه ایران نیز از این قاعده مستثنی نخواهد بود. فضای همگرایانه ناشی از توافق ایران و عربستان با همراهی چین، نشان می‌دهد که هر دو بازیگر نگرانی‌های شدید امنیتی دارند و اساساً هر دو بازیگر به جای مشارکت در امنیت‌سازی، از الگوی هژمونیک بهره می‌برند. توافق ایران و عربستان نمادی از تغییر در ادراکات دو بازیگر مهم منطقه‌ای است و تمایل دو بازیگر را به سمت استفاده از الگوی مشارکت به جای الگوی هژمونیک نشان می‌دهد.

۵. آثار تغییر در عمل و کنش‌های سیاسی کارگزاران مقامات سعودی در فاصله سال‌های ۲۰۱۰م. تا ۲۰۱۸م.

با اتکا به فرضیه مقاله، تغییر در کنش‌های سیاسی کارگزاران سعودی، مقابله‌جویی با ایران با هدف مهار و انزوای جمهوری اسلامی ایران بوده است که به رادیکالیزه شدن سیاست در غرب آسیا، همچنین ثبات و توازن قدرت در رقابت‌های منطقه‌ای در این منطقه منجر شده است که بیشترین مخاطره را بر امنیت منطقه‌ای ایران در فاصله سال‌های ۲۰۱۰م. تا ۲۰۱۸م. داشته است.

راهبرد عربستان در این سال‌ها بر مبنای محورهای سیاست خارجی و اولویت‌های سیاستگذاری این کشور تبیین می‌شود. محورهای بنیادین سیاست خارجی و امنیتی عربستان به مقابله با موج‌های هویت‌گرایی ناشی از بیداری اسلامی معطوف است. بیداری اسلامی زمینه‌های لازم را برای گسترش حوزه نفوذ و اقتدار ایران فراهم می‌آورد؛ به همین دلیل عربستان و ایالات متحده از الگوهای رادیکالیزه کردن سیاست و قدرت در منطقه بهره گرفته‌اند و زمینه‌های لازم را برای گسترش آشوب و بی‌ثباتی فراهم آورده‌اند. گسترش بحران در حوزه کشورهای عرب غرب آسیا و خلیج فارس،

انعکاس پیوند سیاست امنیتی آمریکا و عربستان برای حمایت از گروه‌های افراطی و آشوب‌ساز همانند داعش محسوب می‌شود. عربستان را می‌توان به عنوان محور اصلی سیاست امنیتی آمریکا در جنگ‌های نیابتی منطقه‌ای دانست (هرسنی، ۱۳۹۹، ب، ص ۱)؛ هرچند عربستان سعودی بهره‌چندانی به‌جز افزایش تنش و هزینه‌های خود و ایران و افزایش سطح بی‌ثباتی منطقه‌ای ناشی از تغییر سیاست خود نداشته است و درنهایت چار شده اسیت به سمت الگوی مشارکتی در ساخت ترتیبات امنیتی حرکت کند.

رویکرد دوم عربستان، ثبات و توازن قدرت در رقابت‌های منطقه‌ای در منطقه غرب آسیا بوده است. بحران‌های منطقه‌ای را که در چارچوب بیداری اسلامی و بهار عربی از سال ۲۰۱۱م. آغاز گردید، می‌توان در زمره عوامل و مؤلفه‌هایی دانست که نشانه‌های از درگیری و ثبات منطقه‌ای را در آسیای جنوب غربی بر جای گذاشته است. واقعیت‌های محیط راهبردی منطقه غرب آسیا بیانگر آن است که هرگاه مؤلفه‌های هویتی در وضعیت تضاد قرار گیرد، ثبات منطقه‌ای دستخوش نشانه‌هایی از تغییر و درگیری در محیط‌هایی می‌شود که از اهمیت اثربخشی ژئوپلیتیک برخوردارند. درگیری در فضای رقابت‌های هویتی افزایش یافته و زمینه ایجاد درگیری را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. چنین رویکردی نشان می‌دهد که هویت و ژئوپلیتیک دو عامل اصلی ایجاد توازن قدرت میان ایران و عربستان است. تفاوت‌های ادراکی ایران و عربستان در ارتباط با تحولات یمن، مصر و سوریه، تابعی از نشانه‌های اصلی رقابت هویتی در محیط منطقه‌ای است. واقعیت‌های محیط راهبردی در سال‌های ۲۰۱۲م. تا ۲۰۱۸م. نشان می‌دهد که علت اصلی گسترش درگیری ایران و عربستان، انعکاس مؤلفه‌های هویتی است که در ارتباط با موازنه منطقه‌ای نقش تعیین‌کننده و اثرگذار داشته است (هرسنی، ۱۳۹۹، الف، ص ۲). هرچند عربستان، هم در رویکرد رادیکالیزه کردن و هم در رویکرد توازن و ثبات منطقه‌ای ناکام بوده است و درنهایت با ورود به مناقشه یمن تلاش کرد تا رایکالیزه کردن را به حد اعلامی خود برساند تا ایران را به افزایش سطح امنیتی‌سازی منطقه وادر سازد؛ اما درنهایت با به بن‌بست رسیدن الگوی هژمونیک از سوی عربستان، به نوعی تعادل در ادارکات ذهنی تصمیم‌گیران آل‌سعود نسبت به ترتیبات امنیتی غرب آسیا را مشاهده کردیم.

۶. آثار تغییر در کنش‌های سیاسی کارگزاران سعودی بر امنیت منطقه‌ای ایران در فاصله سال‌های ۲۰۱۰م. تا ۲۰۱۸م.

مفهوم امنیت به نبود تهدیدها نسبت به ارزش‌های کمیاب اشاره دارد (متقی، ۱۳۷۸، ص ۵). پیدایش این مفهوم جدید به تشکیل دولت‌های ملی بر می‌گردد. این مفهوم امنیت را در چارچوب مرزهای ملی و در تمایز با دیگر کشورهای جهان تعریف می‌کند. گسترش تضاد ژئوپلیتیک زمینه‌ساز توسعه بحران امنیتی در منطقه غرب آسیا شده است. مقامات عربستان با ابزارهای نظامی برای واپایش امنیت منطقه‌ای استفاده می‌کنند. این شرایط به رادیکالیزه شدن سیاست و امنیت در منطقه غرب آسیا منجر شده است و موقعیت امنیتی ایران را متأثر ساخته است. در واقع کنش مقامات سعودی و نیز کنش بازیگران تکفیری تحت حمایت آنها نشان می‌دهد که مقامات عربستان می‌خواهند محیط امنیتی ایران را با بحران مواجه سازند. در این ارتباط بحران سوریه یکی از عوامل گسترش بحران در محیط امنیت منطقه‌ای غرب آسیا به شمار می‌آید که از طرف عربستان با هدف به‌محاق‌بردن و مهار ایران در جلوگیری از پیشتازی و نقش‌یابی‌های منطقه‌ای به اجرا در می‌آید.

در فاصله سال‌های ۲۰۱۰م. تا ۲۰۱۸م. گروه‌های تروریستی تحت حمایت عربستان، جدال در سوریه را علیه جمهوری اسلامی ایران پی گرفتند. در واقع سوریه میانه سال‌های فوق را باید خط درگیری ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک ایران و عربستان و بروز مخاطره‌های امنیتی آن در درون مرزهای ایران دانست. هر چند در نهایت این جدال با توجه به توان ایران بر مهار محیط امنیتی خود رخ نداد، مقامات عربستان با تجهیز گروه‌های تروریستی در این سال‌ها تلاش کردند قدرت راهبردی و توان دفاعی ایران را در جلوگیری از بحران امنیتی کاهش دهند؛ به این ترتیب نقش‌یابی عربستان درون بحران سوریه را باید نمادی از رویارویی هویتی و ژئوپلیتیک با جمهوری اسلامی ایران دانست. افزون بر این مقامات عربستان در فاصله سال‌های ۲۰۱۰م. تا ۲۰۱۸م. از راهبرد توسعه بحران، به‌ویژه با عملیات انتحاری و بمب‌گذاری علیه منافع جمهوری اسلامی در منطقه غرب آسیا استفاده کردند. عربستان و آمریکا از این جهت ائتلافی راهبردی علیه

جمهوری اسلامی ایران تشکیل دادند؛ زیرا در برخورد با گستره هویتی و ژئوپلیتیک ایران در غرب آسیا نگرش ایدئولوژیک یکسانی داشتند (الرشید، ۱۳۹۳، ص ۳۵۲).

در مقابل جمهوری اسلامی ایران به جای بازی با کارت بازیگران متکثر، به سمت ایجاد جبهه واحد مقاومت با عنوان «محور مقاومت»، توانست جبهه متکثر برهم‌زننده نظم موجود را مهار کند. توان ایران در یک دست‌سازی نیروهای محافظ امنیت منطقه‌ای در قیف ژئوپلیتیک غرب آسیا نقش آفرینی کرده است. عربستان سعودی بر این باور بود که با ایجاد بحران‌های افسارگسیخته برای ایران، می‌تواند به قدرت هژمون منطقه غرب آسیا تبدیل شود؛ اما پس از شکست سیاست‌های منطقه‌ای عربستان و با درک این واقعیت که توان تبدیل شدن به قدرت هژمون منطقه را ندارد، کوشید بار دیگر به الگوی مشارکتی‌ای بازگردد که در توافقنامه ایران و عربستان تحت نظارت چین متبلور شده است.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش دلایل تغییر گفتمان در عمل سیاسی کارگزاران نظام سیاسی عربستان و تأثیر آن بر امنیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در فاصله سال‌های ۲۰۱۰م. تا ۲۰۱۸م. در الگوی «جنگ و صلح» بنجامین میلر بررسی شد. بر اساس نظریه بنجامین میلر، الگوهای کنش دولت‌ها در مناطق مختلف موجب ایجاد ترتیبات امنیتی مختلف می‌شود. اگر الگوی انتخاب کنشگر، الگوی هژمونیک باشد، منطقه به سمت امنیتی شدن یا بحرانی شدن حداکثری به پیش می‌رود. اگر این بحران بتواند بازیگر رقیب را به حاشیه براند، کنشگر تعقیب‌کننده الگوی هژمونیک به هدف خود، یعنی مسلط کردن ترتیبات امنیتی خود بر کل منطقه دست خواهد یافت؛ اما در صورتی که کامیاب نباشد، به ناچار به الگوی مشارکتی بر خواهد گشت.

در این مقاله بر این نکته تأکید گردید که منطقه غرب آسیا به واسطه داشتن ظرفیت‌های عمده و قابل توجهی از قدرت سیاسی، اقتصادی، امنیتی و اجتماعی همچون وسعت، جمعیت، ایدئولوژی واحد و مانند آن موجب رقابت‌های ژئوپلیتیک بازیگران

منطقه‌ای گردیده است. در این ارتباط، رقابت‌های جمهوری اسلامی ایران با عربستان به واسطه همین طرفیت‌ها و همچنین تضادهای ایدئولوژیک در قالب اسلام سیاسی و سلفی‌گری شکل گرفته است. در فاصله‌های سال‌های ۲۰۱۰م. تا ۲۰۱۸م. تغییرهایی در عمل کارگزاران مقامات سعودی ایجاد شد که این تغییرها پیش از هر چیز در پی مهار جمهوری اسلامی و جلوگیری از برتری و تعیین‌کنندگی نقش جمهوری اسلامی در منطقهٔ پر آشوب غرب آسیا بوده است. البته مقامات سعودی تلاش برای محدودسازی قدرت جمهوری اسلامی ایران را از رهگذر جریان‌های تکفیری و تروریستی همچون داعش و النصره در مقابله با نقش ژئوپلیتیک راهبردی جمهوری اسلامی ایران در منطقه غرب آسیا سازماندهی و از آن استفاده می‌کنند. با توجه به نظریه تراید و تصاعد رقابت‌های ژئوپلیتیک و نظم جدیدی که مجموعه‌های عبری-عربی و غربی جهت مهار قدرت ایران شکل گرفته است، می‌توان گفت که رقابت‌های راهبردی ایران و عربستان منطقه غرب آسیا را به بحرانی‌ترین مناطق جغرافیایی در آیندهٔ رقابت‌های منطقه‌ای و رقابت‌های ژئوپلیتیک خواهد کرد که آثار آن قبل از هر چیز متوجه بحران امنیت در حوزه‌های داخلی، ملی و منطقه‌ای است. در شرایط حاضر و نظر به تداوم این رقابت‌ها به نظر می‌رسد که رقابت‌های جمهوری اسلامی ایران و همچنین عربستان در منطقه غرب آسیا در طول دهه گذشته، موجب تحمیل بیشترین مخاطرات امنیتی به‌ویژه ایجاد مخاطره در امنیت ملی گشته است. طبیعی است تا هنگامی که این رقابت‌ها ادامه داشته باشد، عرصه‌های امنیت ملی نیز همراه با بیشترین مخاطرات امنیتی خواهد بود. نقطه عطف و گردش این سیاست با توجه به نظریه جنگ و صلح میلر، تغییر در ادراک تصمیم‌سازان است. در صورتی که ادراک تصمیم‌سازان ناظر به محیط عملیاتی تغییر کند، ممکن است از الگوی هژمونیک به الگوی مشارکت گذار کرده و فضای امنیتی غرب آسیا به فضای همگرایانه و مشارکتی تبدیل شود.

فهرست منابع

۱. احمدیان، م. ع. (۱۳۸۸). ویژگی‌های جغرافیایی کشورهای اسلامی. مشهد: انتشارات سخن گستر.
۲. الرشید، م. (۱۳۹۳). عربستان سعودی و جریان‌های اسلامی جدید (مترجم: ر. نجف‌زاده). تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳. برزگر، ک. (۱۳۸۸). منطقه‌گرایی در سیاست خارجی ایران. مطالعات اوراسیای مرکزی، (۵)۲، صص ۲۳-۴۰.
۴. برزگر، ک. (۱۳۸۹). نقد نظریه توازن قوا در خلیج فارس. برگرفته از:
<https://www.tabnak.ir/fa/news/91993>
۵. جعفری ولدانی، ا. (۱۳۹۶). تحولات مرزها و نقش ژئوپلیتیک عربستان در منطقه غرب آسیا. تهران: نشر قومس.
۶. روشندل، ج. (۱۳۷۴). اقداماتی برای اعتمادسازی در منطقه خلیج فارس. در: مجموعه مقالات ششمین سمینار خلیج فارس. تهران: مرکز مطالعات بین‌المللی صلح، صص ۱۲۵-۱۴۳.
۷. قلی‌زاده، ع. (۱۳۹۰). کدهای ژئوپلیتیکی و مناسبات اقتصادی ایران با قفقاز جنوبی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
۸. قیصری، ن. (۱۳۹۳). مکاتب امنیتی؛ نقدهای موجود و ضرورت طرح نگرشی نوین. آفاق امنیت، (۲۲)۷، صص ۲۷-۵۵.
۹. کوهن، س. ب. (۱۳۸۷). ژئوپلیتیک نظام جهانی (مترجم: ع. کاردان). تهران: نشر ابرار معاصر.
۱۰. گلشنی، ع. ر. (۱۳۹۳). نقش جمهوری اسلامی ایران در قیف ژئوپلیتیک غرب آسیا. تحقیقات سیاسی بین‌المللی، شماره ۱۸، صص ۸۱-۱۱۷.
۱۱. لی‌نور، ج. م. (۱۳۸۳). چهره جدید امنیت قدرت در خاورمیانه (مترجم: ق. نصریک). تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۱۲. متقی، ا. (۱۳۷۸). تأثیر نظام‌های تابع بین‌المللی بر سیاست خارجی و الگوی مداخله‌گری قدرت‌های بزرگ. راهبرد، شماره ۱۷، صص ۱ - ۳۲.
۱۳. هرسنی، ص. (۱۳۹۹ الف). زمینه‌ها و عوامل شکل‌گیری پیمان‌نامه ابراهیم و تأثیر آن بر امنیت منطقه‌ای غرب آسیا. مطالعات روابط بین‌الملل، ۱۱(۴۱)، صص ۱۸ - ۳۲.
۱۴. هرسنی، ص. (۱۳۹۹ ب). رادیکالیزه شدن سیاست غرب آسیا در راهبرد امنیتی عربستان. تهران: مرکز مطالعات صلح بین‌الملل.
۱۵. یزدان‌فام، م. (۱۳۹۰). تحولات جهان عرب: صورت‌بندی قدرت و هویت در خاورمیانه. مطالعات راهبردی، ۱۴(۵۲)، صص ۴۷-۷۸.
16. Blumi, I. (2011). *Chaos in Yemen: Societal Collapse and the New Authoritarianism*. Routledge.
17. Kateznan, K. (2010). *Cultural norms and National security*. Itnaca: Cornele university press.
18. Mackinder, H.J. (1904). The Geographical Pivot of History. *The Geographical Journal*, 23(4), pp. 421-437.
19. Miller, B. (2007). *States, Nations, and the Great Powers: The Sources of Regional War and Peace*. Cambridge: Cambridge University Press.

References

1. Ahmadian, M. A. (1388 AP). *Geographical Characteristics of Islamic Countries*. Mashhad: Sokhan Gostar. [In Persian]
2. al-Rasheed, M. (1393 AP). *Saudi Arabia and New Islamic Movement* (R. Najafzadeh, Trans.). Tehran: Cultural, Art, and Communications Research Institute, Ministry of Culture and Islamic Guidance. [In Persian]
3. Barzegar, K. (1388 AP). Regionalism in Iran's Foreign Policy. *Central Eurasian Studies*, 2(5), pp. 23-40. [In Persian]
4. Barzegar, K. (1389 AP). Critique of the Balance of Power Theory in the Persian Gulf. Retrieved from: <https://www.tabnak.ir/fa/news/91993>. [In Persian]
5. Blumi, I. (2011). *Chaos in Yemen: Societal Collapse and the New Authoritarianism*. Routledge.
6. Cohen, S. B. (1387 AP). *Geopolitics of the World System* (A. Kardan, Trans.). Tehran: Abrar Moaser. [In Persian]
7. Qeysari, N. (1393 AP). Security Schools: Existing Critiques and the Necessity of Introducing a New Perspective. *Afaq-e Amniyat*, 7(22), pp. 27-55. [In Persian]
8. Qolizadeh, A. (1390 AP). *Geopolitical Codes and Iran's Economic Relations with South Caucasus*. Tehran: Institute for Contemporary International Studies. [In Persian]
9. Golshani, A. R. (1393 AP). The Role of the Islamic Republic of Iran in the Geopolitics of West Asia. *International Political Research*, (18), pp. 81-117. [In Persian]
10. Harsani, S. (1399 a AP). Backgrounds and Factors Shaping the Abraham Accords and Its Impact on Regional Security in West Asia. *International Relations Studies*, 11(41), pp. 18-32. [In Persian]
11. Harsani, S. (1399 b AP). *Radicalization of West Asia's Politics in Saudi Arabia's Security Strategy*. Tehran: Center for International Peace Studies. [In Persian]

12. Jafari Valdani, A. (1396 AP). *Border Transformations and the Geopolitical Role of Saudi Arabia in West Asia*. Tehran: Ghomes. [In Persian]
13. Katezman, K. (2010). *Cultural norms and National security*. Ithaca: Cornell university press.
14. Lee Nour, J. M. (1383 AP). *The New Face of Power Security in the Middle East* (Q. Nasrik, Trans.). Tehran: Center for Strategic Studies. [In Persian]
15. Mackinder, H. J. (1904). The Geographical Pivot of History. *The Geographical*, 23(4), pp. 421-437.
16. Miller, B. (2007). *States, Nations, and the Great Powers: The Sources of Regional War and Peace*. Cambridge: Cambridge University Press.
17. Motaqi, A. (1378 AP). The Influence of Subordinate International Systems on Foreign Policy and the Model of Intervention by Great Powers. *Rahbord*, (17), pp. 1-32. [In Persian]
18. Roshandel, J. (1374 AP). Measures for Confidence-Building in the Persian Gulf Region. *Proceedings of the 6th Persian Gulf Seminar*, pp. 125-143. Tehran: Center for International Peace Studies. [In Persian]
19. Yazdan fam, M. (1390 AP). Arab World Transformations: Power and Identity Formation in the Middle East. *Strategic Studies*, 14(52), pp. 47-78. [In Persian]